

دیدم اینروز سیه را زرخت اول بار \* آخر کار بینند حکیمان ز نخست  
 هر درستی چو ز دنبال شکستی دارد \* چه خرف در صدف گوش کشدت چه درست  
 دل من بادل تو آمده چون شیشه و سنک \* تا چه سختی کند آن سنک باین شیشه مست  
 ای وحید زمن از من بسختگوی بگوی \* بردن اسم اساتید نه حدمن و تست  
 فرخیرا بود آن اختر مسعود بشعر \* که شعاع سخنش سعد کند نحسی بست  
 نه ابونصر بود هر که رسد از قاراب \* نه ابوالفتح شود هر که بیاید از بست  
 فارسان سخن فارس بحکم تاریخ \* همه هستند بدیوان فصاحت فهرست  
 (شعاع الملک)

حکایت فلسفی معروف بمیکرو مکاس از ولتر فرانسیس  
 ترجمه مایل تویسرکانی

## فصل اول

مسافرت یکی از ساکنین شعرای یمانی در ستاره زحل  
 در یکی از سیارات که بدور این کوكب ثابت درخشان یعنی

(۱) آقای میرزا یدالله متخلص بمایل . ادیبی است دانشور و  
 از علوم قدیمه و جدیده بهره مند . در فنون شعر و شاعری ید  
 طولائی دارد و در انجمن ادبی ایران یکی از اعضاء مهمه محسوب  
 است گاهی غزلیات و قطعات او در مجله ارمغان طبع و نشر شده و عنقریب  
 هم در کتاب سال اول ارمغان مشروح حال و آثار ادبی وی بطبع  
 خواهد رسید این اوقات بسمت ریاست معارف بطرف بار فروش  
 عزیزت نموده ما اهالی بار فروش را بداشتن چنین رئیس قابل تبریک  
 گفته موقفیت آقای مایل را در ترقی معارف از خداوند خواستاریم

شعراى یمانی که عوام اورا کاروان کش گویند میدرخشند مرد دانشمندی بود که در سفر اخیری که باین لانه مورچه آفرینش یعنی زمین ما نمود من بشرف ملاقات او مفتخر شدم . این شیخ بزرگ دانشمند نامش میکرومیکاس بود اسمی که سزاوار مردمان بزرگ و فلاسفه عالم است : طول قامتش هشت (لیو) که عبارت از بیست و چهار هزار خطوه هندسی و هر خطوه پنج قدم بقدیم های شاه است اینچاست که فی القور جبر و مقابله دانان که وجودشان برای هیئت اجتماعیه خالی از فائده نیست قلم در دست گرفته اینطور معادله خواهند بست :

هر گاه طول قامت میکرومیکاس از سر تا قدم بیست و چهار هزار خطوه که معادل با صد و بیست هزار قدم شاه است باشد در صورتیکه طول قامت مارعا یای شاه و ساکنین زمین پنج قدم بیشتر نیست کره ما نه هزار لیو محیط دارد پس محیط کره که مسکن این مرد بزرگست باید بیست و یکمليون و ششصد هزار برابر محیط زمین ما باشد و این اختلاف چندان شگفت آور نیست زیرا هر گاه خاک بعض سلاطین آلمان یا ایتالیا را که در نیمساعت میتوان دوره آن را طی نمود با مملکت وسیع ترك و مسكو و چین مقایسه کنیم اختلاف عجیبی که طبیعت در مخلوقات عالم وضع نموده بخوبی مكشوف خواهد شد باری اگر طول قامتی را که شرح دادیم قماش یا مجسمه ساز بخواهد رسم کند دوره کمر او باید اقلا پنجاه هزار قدم شاه باشد تا تناسب صحیح مابین طول و عرض آن بعمل آید . چون موافق قواعد قاشی بینی ثلث طول صورت و صورت سبع طول تنه و قامتست

بنابراین طول بینی او شش هزار و سیصد و سی و سه قدم و کسری  
 قدمهای شاه خواهد شد از حیث عقل و درایت هم میتوان در ردیف کامل  
 ترین و فاضل ترین عقولیکه ما فرض کنیم او را قرار داد زیرا که  
 خیلی چیزهای عالم را میداند و خیلی چیزها را هم اختراع کرده  
 هنوز بسن دوست و پنجاه نرسیده بود که معمولاً در مدرسه متوسطه  
 ژوئیت های کوب خود تحصیل میکرد و بواسطه قوه عقل و  
 حدس صائب خود تقریباً پنجاه قضیه اقلیدس «تحریر اقلیدس» را حل  
 نمود یعنی هیجده قضیه بیشتر از پاسکال که نقل کرده اند «قطعی و  
 در قضیه را بقول خواهرش در حال بازی درك کرده است» و  
 بنابراین یکی از مهندسین متوسط و از فلاسفه نادان عصر خود  
 بشمار میرود. در سن چهارصد و پنجاه سال که بحد بلوغ رسید  
 خیلی از حشرات صغیره را که قطرشان صد قدم بیش نیست و  
 بمیکروسکوب های متعارفی نمیتوان آنها را معاینه کرد با کمال مهارت  
 تشریح نمود و يك مجلد کتاب مرغوب در این علم تصنیف نموده  
 منتشر ساخت ولی باعث تولید زحمت بسیار شد.

مفتی این مملکت که یکی از مزخرف بافهای بزرگ و جهلای  
 معروف بود در کتابش بعضی مسائل یافت که مورد سوء ظن و  
 کفر و ارتداد بود و از آنها بوی جسارت و تهور استشمام میشد  
 بنا براین او را با کمال خشونت تعقیب نمودند زیرا داخل در این  
 مبحث شده بود که آیا صورت اصلی و شکل مادی کیک های شعرای  
 یمانی از خبیس نواعم است یا در ردیف طبقه دیگر.

میکرومکاس مدتی باادله عقيله و براهين و افیه از عقیده خود دفاع نمود و این مباحثه دوست و بیست سال طول کشید بالاخره مفتی بهمدستی مشاورین خود که ابدأ کتاب را هم نخوانده بودند مصنف را محکوم بهشتصد سال تبعید نمودند که در این مدت حق ورود بدربار نخواهد داشت. ولی او چندان متأثر نشد از اینکه از يك دو بار کم منعت و پر اذیت تبعید شده. فقط يك قطعه شعر فصیح در هجو مفتی سروده و انتشار داد امامفتی ابدأ بروی خود نیاورده و بخود نرفت. میکرومکاس در طول ایام تبعید شروع کرد بمسافرت کردن از يك سیاره بسیاره دیگر تا از مشاهده آثار قدرت و سیاحت عظمت و بزرگی طبیعت قلب و عقل خود را از فنون و علوم تکمیل نماید. معلوم است کسانی که جز با آلات قلیه پست یا کالسه سفر نکرده اند از مسافرت عالم بالا تعجب خواهند کرد زیرا ما و اهالی کره کوچک ماگه يك توده گل بیش نیست بهیچوجه عوالم ما فوق خود را ادراک نمیکنیم. مسافر ما بخوبی قواعدجر و ثقیل و موازین ثقل و خفت را می دانست قوانین جاذبه و دافعه را نیکو آموخته بود و بطوری آنها را بموقع خود بکار میرد که گاهی بكمك شعاع يك خورشید وزمانی بدست یاری حرکت يك ذوزنب از کره بکره دیگر سفر میکرد نه خود تنها بلکه خود و تمام آلات و اشیائی که با او بود مثل مرغی که از شاخه بشاخه دیگر حرکت نماید. در مدت قلیلی تمام کهکشان را طی کرد و ناچار ضمناً عرض کنم که در وسط و اطراف آنهمه ثوابتی که در

آنجا پراکنده شده آسمان و فلك اطلس و عرش را که (درهم) Derham دعوی اثبات آنرا میکند و مدعی است بواسطه دور بین فلکی مشاهده نموده بهیچوجه ندید. نعوذ بالله نمی خواهم بگویم «مسیو درهم» بد دیده ولی میکرومکاس چون در فوق امکان بود ناچار بهتر مشاهده مینمود هرچند در این عرایض قصد مخالفت با کسی ندارم. باری میکرومکاس بعد از آنکه خیلی گردش کرد گذارش بکره زحل افتاد هرچند بدیدن چیزهای عجیب متعاد شده بود و از دیدن هیچ چیز جدید در عالم تعجب نمی کرد ولی در اول بواسطه صغر کره و ساکنین آن نتوانست خود را از خنده نگاهدارد و این عجب و خود بینی غالباً برای اعظم عقلا و دانشمندان نیز در هنگام مشاهده اشیاء حقیر حاصل میشود.

زیرا که زحل فقط نهصد برابر زمین است و اهالی آن مملکت خیلی قصیر القامه هستند و طول قامت آنها دو هزار ذرع یا شش هزار قدم بیشتر نیست. ابتداء قدری این مردمان حقیر و قصیر را تمسخر نمود مثل یک نفر موزیک چی ایتالیائی که گذارش بفرانسه افتد و بموزیک چی لولی مسخره کند.

اما چون این مرد صاحب عقل کامل بود بزودی منتقل شده با خود فکر کرد که يك موجود حی صاحب فکر بواسطه اینکه قامتش شش هزار قدم است نباید محل مسخره واقع شور زیرا که در طبیعت هیچ چیز کوچک نیست پس با اینهمه تعجبها که از وضع خلقت آنها داشت؛ کم کم با آنها الفت و انس گرفت و بایکی از منشیان

آکادمی زحل که یکی از مردمان عاقل بافطانت بود عقدمودت و دوستی را مستحکم نمود هرچند این مرد در عداد مخترعین شمرده نمیشد اما محاسب بزرگی بود و اختراعات و اکتشافات دیگران را نیز نیکو شرح میداد و گاهی هم قطعات اشعار مختصری انشاء می نمود. و ما برای جلب رضایت قارئین محترم مختصری از مکالمات عجیب و غریب میکرومکاس را با این منشی زحلی در اینجا نقل خواهیم کرد

## فصل دوم

### مکالمات میکرومکاس با منشی آکادمی زحل

میکرومکاس برای اینکه صورت خود را محاذی صورت این مرد آورده و بتواند بواسطه مواجهه با او صحبت نماید اینقدر خم شد که بالاخره خوابید. ابتداء گفت واقعا باید اقرار کرد که طبیعت خیلی متنوع و مختلف است منشی گفت: البته زیرا که طبیعت شبیه است بیابانهای گلهای . . . . . میکرومکاس گفت: آه باغ نفرمائید - گفت پس مثل يك انجمنی است از سیاهان و سفیدان که زینت های آنان . . . . . میکرومکاس گفت: آه سیاهان کاری نیست - گفت پس چون قاشخانه ایست که صور مختلفه . . . . . میکرومکاس گفت آه باز هم نه . . - گفت پس طبیعت مثل چیست؟ میکرومکاس گفت. آقای من طبیعت مثل طبیعت است. چه لزوم که رنج داده و برای او شبیه و نظیر جستجو کنیم - گفت بنده برای میل خاطر شما این امثله را ذکر کردم، میکرومکاس گفت من

بهیچوجه میل ندارم بمیل خاطر من حرف بزنند بلکه میل دارم از افادات دیگران استفاده کنم حالا بفرمائید که اهالی کره شما دارای چندحس هستند - گفت هفتاد و دو حس دارند ولی غالباً از قلت عده حواس شکوه دارند . قوه متخیله ما در فوق احتیاجات ما کنکاش میکند و بخوبی فهمیده‌ایم که با این هفتاد و دو حس ما و کره ما و حلقه که بر دور کره ماست و پنج قمری که بحول کره طوف میکنند بسیار محدودیم با وجود این درجه از کنجکاری و تمایلات و عواطفی که برای ادراک ما و راء خودمان در ماست و بواسطه هفتاد و دو حس تولید شده از ادراک حقایق اشیا جز خستگی و ملالت فائده نمی بریم . میکرومکاس گفت قبول دارم و باور میکنم زیرا که مادر کره خودمان تقریباً هزار حس داریم و برای ما هنوز چه عرض کنم چه اراده مبهمی باقی مانده است نمیدانم چه قلق و اضطرابی در ما موجود است که هر لحظه بما میفرماید که بسا موجود خیلی کاملتر از ما هستند من قدری مسافرت کرده‌ام و خیلی از بندگان را دیده‌ام که از ما بست ترند و خیلی موجودات را هم ملاقات کرده که بمراتب از ما بالاتر هستند اما هیچ قومی را ندیده‌ام که تمایلات و احساساتشان بقدر احتیاجاتشان باشد و فقط بضروریات حیات خود قناعت کرده قصد اکتشافات یا نفوذ در مافوق خود را نداشته باشند و باز هم ممکن است که بیک مملکتی برسیم که در آنجا همه چیز چنانکه باید باشد ولی هنوز خبر قطعی از وجود چنین مملکتی ندارم . میکرومکاس و منشی خیلی صحبت های مختلفه از

اطلاعات و حدسیات خود در و بدل کردند اما بعد از استدالات عقليه و مباحثات برهانيه كه جز شك و وهم نتيجه نداشت داخل موضوع صحبت شدند ميكرومكاس پرسيد : خوب حالا بفرمائيد كه شما در كره زحل چقدر عمر ميكنيد - منشي گفت آه آقا خيلي كم - آيا همه همه چنين هستند ؟ مثلاً اهالی كره ما پيوسطه از كوتاهی عمر شاكي و دلتنگند و بايد اين يك قاعده عمومي و طبيعي باشد كه هيچكس از مدت عمر خود راضي نيست - افسوس كه ما فقط باندازه پانصد دوره بزرگ شمسي زندگي ميكنيم (بطور صحيح اگر حساب شود تقريباً پانزده هزار سال) و بمرجود آنكه دنيا آمده ايم بايد بمريريم طول عمر ما يك لحظه بيش نيست و كره ما يگذره افزون نه هنوز مشغول بنحصيل علوم نشده و هيچ تجربه نياموخته بايد ترك زندگي كنيم و حيات را وداع گوئيم .

اما من خودم جرأت طرح هيچ خيالی ندارم زيرا كه خودم را مثل يك قطره در مقابل محيط بي منتهايي مي بينم مخصوصاً در مقابل شما از شكل مضحك و تصورات بيهوده خود در اين عالم خجلت ميكشم - ميكرومكاس گفت : اگر شما فيلسوف نبوديد ميترسيدم متاثر شويد اگر بگويم كه عمر ما هفتصد برابر عمر شما است اما چون بخوبي ميدانيد كه بالاخره بايد ذرات جسم ما در عناصر بسيطه خود تجزيه شود و مجدداً بشكل صورت ديگري حيات جديد بطبيعت بخشد يعنى چون بايد برسيم بان نقطه كه او را مرك گويند و وقتي بيايد كه هنگام تفسير هيئت و شكل است و وفات عبارت از آن



است پس يك لحظه عمر كردن بازندگانى خيلى طولانى ابدآ فرقى ندارد من ممالكى را ديده ام كه بيش از هزار برابر ما زندگى ميكنند بچشم خود ديده ام كه همان اشخاص نيز از كوتاهى عمر خود لند لند ميكنند. اما درهمه جا مردمان صاحب نظر هستند كه حظ و نصيب خود را از اين حيات كوتاه برميدارند و خالق طبيعت را تشكر ميكنند كه در اينعالم عده زيادى از انواع مختلفه مخلوقات با يك اتحاد حالت و وحدت وضع بسيار مستحسنى منتشر و پراكنده نموده است. مثلا تمام موجودات حيه و شاعره در شكل مختلفند ولى با الذات و از جهت موهبت فكر و اراده با يكديگر مشابهت دارند ماده در هر جابنوعى مختلف است اما در هر كره خواص متنوعه خود را از دست نمى دهد آيا در مواد عالم شما چند خاصيت از خواص مختلفه اجسام تشخيص داده ايد!! - منشى گفت هر گاه مرادتان از خواص آنهايى است كه بر فرض عدم آنها كرده ما معدوم خواهد شد و مواد ما چنانكه الساعه هستند نخواهند بود قريب سيصد خاصيت از آنها موجود است مثل حيز جبر و قابليت تقسيم عدم تداخل وزن و غيره ميكر مكاس گفت براى آنكه خلق خالق حكيم بر نهج حكمت واقع شود و بى فايده و غايت موجودى را ايجاد نكند همين مقدار مختصر هم براى ايجاد مسكن شما كافي است.

من اعترف ميكنم بقدرت و اراده و علم او هر چند همه جا اختلافات بسيار مي بينم ولى در عين حال تناسب موجود است مثلا كره شما كوچك است وساكنان آنها بمناسبت آن كوچكند عده

حواس شما قلیل عدده مواد و خواص آنها هم در کره شما قلیل است و تمام اینها اثبات قدرت کامله حکیم علام را می رساند. بسیار خوب نور آفتاب خود را که بخوبی تجزیه و امتحان کرده اید از چند لون مرکب است است. منشی گفت رنگ ظاهر آن سفید مایل بزردی و در تجزیه یکی از اشعه آن معلوم میشود که حائز هفت رنگ اصلی است بنفش نیلی آبی سبز زرد نارنجی قرمز- میکرو مکاس گفت ما بین شمس که من تا کنون دیده و طی کرده ام هیچ خورشیدی نیست که بدیگری شباهت داشته باشد چنانکه در کره شما هیچ انسانی بانسان دیگر شبیه نیست و مابین اختلاف کلی است. باری بعد از سئوالهای بسیار از این قبیل مسائل بخوبی مطلع شد که چند ماده اصلی از بسائط و مجردات مختلفه در کره زحل موجود و از آنها تقریباً جز سی ماده احصا نمود مثل خدا خدا ماده اجسام حساسه موجودات شاعره متحرک بالاراده موجودات مفارقه از مواد موجودات مرئی و غیر مرئی نافذ و غیر نافذ. میکرو مکاس که در کره خودش سیصد ماده بیش موجود بود و سه هزار دیگر هم در طول مسافرت کشف کرده بود خیلی از این کره و اهالی آن تعجب کرد.

بالجمله بعد از آنکه قدری بقایید و مقاصدیکدیگر آشنا و از احوال هم مطلع شدند و هر يك معلومات و مجهولات خود را نسبت بدیگری سنجید و در مدت يك دوره شمس با هم صحبت و استدلال کردند مقرر داشتند که با هم يك مسافرت فیلسوفانه در

اطراف عالم کرده و از حقایق و عجایب عالم مطلع شوند .  
(بقیه دارد)

## ادبای چار محال بختیاری

اخیراً يك مکتوب اسف انگیز مارا از رحلت اندوه بار دو  
ادیب بزرگ و شاعر زبردست که امروزه در تمام چار محال واصفهان  
وبسا جاهای دیگر بی عدیل محسوبند خبر میدهد .  
ما اینک بادبای ایران و شعرای چار محال عموماً و حضرت  
ادیب ارباب آقای منظم الملک خصوصاً عرض تسلیت نموده شرح  
حال و مختصری از آثار ادبی دو ادیب را که اینک حضرات به  
شماره دیگر موكول داشته . و در این شماره با انتشار آنچه از اشعار  
مرحوم سرحدی دسترس است قناعت میورزیم .

وحید

## غزل

در عشق تو عشاق تو را بیم فنا نیست \* زیرا که بجز عشق تو باقی همه فانیست  
کوی تو بود دارامانی که در آنکوی \* بردار شدن غایت آمال و امانیست  
بیجرم و جنایت ز نیم خنجر و گوئی \* بیجرم و جنایت صفت دلبر جانیست  
در قوه مانیت شکیبائی از آن روی \* تصویر چنین روی نه در قوه مانیت  
خال و خط و زلف و رخ و چشم و لب و ابروت \* هفتند و دو اند این ورق سبع مثنایست  
جفتند ولیکن همه طاقتد بخوبی \* چیزیکه ندارند در این دایره ثانیت  
هر کسکه شنید این سخن از جنس غزل گفت \* تجنیس در این دوره مسلم بقلا نیست  
زیرا که مقالات چومن هیچ ندانی \* خوشتر ز مقالات بدیع همعدانیست